

هویت چیست و بحران هویت چگونه شکل می پذیرد؟

What is identity and does the dilemma of identity formulate?

بخش سوم

قیاس ها، تصوّرات، و برداشت ها در مورد واژه تاجیک و خاستگاه زبان تاجیکی

پژوهش و نگارش: نوروز علی ثابتی

تاریخ: 30 مارچ 2017



در این نوشته اول مفهوم واژه «تاجیک» مورد کنکاش قرار گرفته و تعاریفات مختلفی که برای این واژه در طی قرون گذشته ارائه شده به آنها پرداخته می شود. پس خاستگاه تاجیکان، پدید آمدن کشوری با واحد سیاسی تاجیکستان و بوجود آمدن زبانی بنام زبان تاجیکی در سال 1924 بحث می گردد.

وجه تسمیه تاجیک:

دانشمندان در قسمت وجه تسمیه تاجیک تحقیقات فراوانی انجام داده اند. از جمله پروفیسور رحیم مسلمانیان قبادیانی که از طرف بنیاد دایرة المعارف اسلامی ایران دعوت شد تا با این بنیاد همکاری نماید. وی برای مدت یکسال تحقیق نموده و یافته های خود را در کتابی گرد آورده که عنوان «تاجیکان در تاریخ» است و تمام منابع دست داشته را در ظرف یک سال در سال 1380 خورشیدی در این کتاب جمع آوری نموده است.

وی ریشه این واژه «تاجیک» را در متن اوستا، در متن تاریخ نویسان یونانی، رومی، ارمنی، و عرب، معنی و مفهوم این واژه را مورد کاوش و کنکاش قرار داده است.

پروفسور قبادیانی به نقل از احمد تفضلی¹ نوشته است که واژه «دادیک» (Dodik) «در اوستا آمده که مشتمل بر متون فقهی بوده است که این نام را به شکل «داتیک» (Dotik) هم خوانده اند و به معنای «داد گر» و «عادل» آمده است. همزمان «داته = داتها» بخش منثوری از اوستا بوده و شامل احکامی راجع به رهنمایی مردم در این جهانست و آن مختص به قوانین و احکام و آداب و معاملات می باشد. (قبادیانی، ص. 14؛ مرادی، ص. 300).

قبادیانی می نویسد که هرودوت (تاریخ نویس یونان در دوره باستان) در کتاب سوم خود در مورد حوزه مالیاتی کوروش کبیر در بخش هفتم از «ساتاگیدی ها» (Sattaque) و «گنداری ها» (Gandara) (در مغرب افغانستان)² و طایفه «دادیکه» (Dodike) و «آپارتیه» (Oparye) یاد کرده است (همانجا ص. 15).³

نور محمد امیر شاهی، دادیک هرودوت را به معنای «تاجیک» قبول ندارد. وی می گوید که آنها در پکتیکا زندگی میکردند، یعنی که پشتون اند (قبادیانی، ص. 16؛ امیر شاهی، ص. 89).⁴

از اینکه واژه «دادیک» در متون فقهی اوستا آمده، معنای آن دادگر و عادل است. این واژه حتی هنوز هم در مسایل فقهی، حقوقی، و علوم اجتماعی کار برد دارد. مانند: عدل و داد، داد گستری، داد خواهی، و غیره. در کتاب شاهنامه هم به همین معنی بکار رفته است.

فریدون فرخ فرشته نبود به عود و به عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

در اوستا اینطور بیان نشده است که از نام قومی بنام «دادیک» یاد آوری شده باشد. این از نوشته هرودوت است که نام یک قوم را بنام «دادیکه» یاد می کند، و این هیچ ارتباطی با واژه «دادیک» اوستا ندارد.

قبادیانی می افزاید (ص. 17): در سالنامه های چینی در سده دوم میلادی از قومی بنام های «ته آ جی» (Taoji) و «تا یو چی» (Tayuchi) یاد شده، که احتمال قوی میرود که صورت پیشین واژه «تاجیک» در گویش چینی باشد.⁵ بنا بر پژوهش برنستام، یک نویسنده چینی در کتاب خود⁶، ساکنان تخارستان را «دا شی» (doshi) گفته است.⁷

¹ تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن، 1362، ص. 72.

² گنداری ها همان ولایت گندهارا یعنی قندهار است.

³ هرودوت، تاریخ هرودوت، ترجمه و مقدمه و توضیحات و حواشی توسط هادی هدایتی، تهران، 1339.

⁴ امیر شاهی، نور محمد، دولت داری تاجیکان در عصر های 9 تا 14، دوشنبه، امر علم، 1999.

⁵ سجادیه، محمد علی، باز هم تات و تاجیک، تاجیک در مسیر تاریخ، ص. 179

شکوری، محمد جان، خراسان است اینجا، دوشنبه: دفتر فرهنگ نیاکان، 1996، ص. 28

⁶ تألیف سال 94 یا 96 هجری شمسی مطابق به 694 میلادی.

⁷ نعمت اف، نعمان، دولت سامانیان: تاجیکان در عصر های نه و ده، دوشنبه، عرفان، 1989.

دکتر امیر شاهی، ته آ جی «ته آچ ژی» را معادل به «تاجیک» قبول نمی کند. وی گفته است که این تحول واژه «تخاری» است نه واژه «تاجیک».⁸

ولی، نویسنده این مقاله، «ته آچ ژی» را معادل تاجیک می داند، چون هیوان تسونگ⁹، زایر چینی، «تُخارا» را To-ho-lo (تو - هو - لو) و یا «تو - خو - لو» گفته است.

قبادیانی نتیجه گیری می کند که کار برد کلماتی چون: «دایتیا، دادیک، داتیک، دادی، دادیکس، داشی، ته آ ژی، تایو چی» صورت های گوناگون از یک نام بوده اند که در مورد تاجیکان بکار گرفته شده اند.

اما، به نظر نویسنده این مقاله، بیشتر این برداشت ها بر پایه قیاس بوده، و نمی توان با این چیزی را ثبوت کرد.

نظریات دیگر در مورد واژه های تات، سارت، غرچه و مفاهیم آنها

نام های دیگری را که به تاجیکان منسوب هستند، نام هایی از قبیل: تات، سارت، و غرچه است که گویا تاجیکان را با این نام ها هم یاد نموده اند. در زیر، هر کدام این نام ها، به تفصیل مورد بررسی قرار می گیرند.

اما در مورد واژه های تات، تاجیک، تازیک، و تازی، دوکتور یحیی ذکا مقاله ای نوشته کرده است که گره بعضی از معمای این واژه ها را گشوده است. وی نوشته است:¹⁰

واژه «تات»، داستان دراز و پیچیده ای دارد. دانشمندان و شرق شناسان درباره آن سخنان بسیار گفته و نوشته اند، ولی هنوز هم به درستی دانسته نشده که این واژه از چه زبانی است و ریشه و معنی آن چیست؟ گروهی از دانشمندان و زبان شناسان «تات» را واژه ای ترکی می دانند و برآنند که این واژه نامی است که از سوی ترکان به زیر دستان شان داده شده است، زیرا «تات» در زبان ترکی معنی: خوار، پست، و بیگانه را می رساند.

پروفسور مارکوارت (Markwart) آلمانی واژه ای «تاجیک» را یک واژه ترکیبی دانسته که واژک «تا» به معنای «زیرست» و واژک «چیک» را یکی از آدات اسم مصغر دانسته، آنرا «زیردست کوچک»

⁸ امیر شاهی، نور محمد، همانجا.

⁹ هیوان تسانگ [هینون ژانگ = شوان ژانگ] (Hwin Tsang = Xuanzang) یک زایر و مبلغ بودایی چینی که در قرن هفتم میلادی (بین سال های 629 - 645) بخاطر بازدید از مزار ها و معابد بودایی به هند سفر نموده بود، در سال 644 میلادی از بدخشان و پامیر گذشته است، در سفرنامه خود بنام سی-یو-کی (خاطرات جهان غرب) نوشته است. بر گردان توسط سموئیل بیل.

Beal, Samuel, Si-yu-ki (Buddhist Records of the Western World), Translated from the Chinese of Huien Tsiang (A.D. 629), in two volume, Kegan Paul, Trench, Trubner & Co. Ltd, London, 1960. V. II, Pp. 291- 297.

¹⁰ ذکا، یحیی، در باره واژه های تات، تاجیک، و تازی، زبان و ادبیات فارسی، موجود در سایت انترنتی زیر:

معنی کرده است. مارکوارت افزوده است که: ترکان مردم زیردست خود را (به ویژه ایرانیان را) با این نام خوانده اند و از اینجاست که گروهی از ایران نژادان و پارسی زبانان ورارود (ماورالنهر) که اکنون بیرون از مرزهای سیاسی ایران بسر میبرند، با همان نام «تاجیک» که از سوی همسایه های ترک شان به آنها داده شده است، نامیده میشوند.

برخی از دانشمندان نیز «تات» را یک واژه ایرانی میدانند و میگویند که «تات»، «تاجیک» و «تازیک» از یک ریشه اند و هر سه معنای «بیگانه» و مردم غیر ایرانی را میدهند. همچنان که یونانیان و رومیان مردم بیگانه را «بربر» و عرب ها غیر عرب را «عجم = گنگ» و «اعجمی» می نامیدند، ایرانیان نیز بیگانگان را تاجیک و تازیک میگفتند و همین نام است که از زمان ساسانیان بر روی عرب ها که مردمی غیر ایرانی بودند، نهاده شده و تا امروز که آنها را «تازی» می نامیم، بازمانده است.

لوتز ژهاک، استاد رشته مطالعات آسیای میانه در دانشگاه هومبالت برلین نگاشته است که: اصل واژه «تاجیک» به «تازی» بر می گردد که ایرانیان اعراب را «تازیک» گفته اند. یعنی تازنده، ستیزه جو و بدوی. با ظهور دین اسلام در آسیای میانه، تاجیک و «مسلمان» یک معنا را افاده می کردند. این مفهوم برای ایرانیان نو مسلمان شده نیز بکار برده میشد که در کشور گشایی های مسلمان بخاطر گسترش دین اسلام در آسیای میانه در قرن هشتم میلادی نقش تعیین کننده ای داشته اند. این نام رفته رفته سر زبان ها افتاد و چنان انکشاف یافت که کسانی که به دین اسلام می گرویدند، بنام «تاجیک» یاد می شدند. بعداً اصطلاح ترکیبی «ترک و تاجیک» رواج یافت که قبایل ترک صحرا نشین را در مقابل ساکنین شهر ها قرار میداد. (ژهاک، 1991، صص. 10 - 11).

درباره اینکه چگونه این واژه سپس معنی «ایرانی» و «غیر ترک» را به خود گرفته است، میگویند: پس از درآمیختن ترکان آلتایی با فارسی زبانان ورارود (پار دریا)، واژه «تاجیک» به همان معنی در زبان ترکی به کار رفت و ترکان، فارسی زبانان را در برابر «ترک»، «تاجیک» نامیدند. و در واقع نامی را که ایرانیان به بیگانگان میدادند به خود شان باز گردانیده شده است. دسته ای دیگر، واژه «تات» و «تاجیک» را با «تازیک» و «تازی» هم ریشه ندانسته میگویند: «تازیک» که سپس تازی شده است، از واژه «طایی» با نشانه نسبت «ایک» درست شده، چون ایرانیان قبیله «طی» را که از مردم یمن بودند پیش از دیگر عرب ها شناخته، و با آنان بیشتر از همه رفت و آمد داشتند - «تاژ» و منسوب به آن را «تاژیک» می گفتند، سپس آن را تعمیم داده، همه عرب ها را «تازیک» نامیدند. چنانکه یونانیان و رومیان و عرب ها، همه ایرانیان را «پارس» و «فرس» که تنها نام تیره ای از ایرانیان بود، میخواندند.¹¹

در نوشته های پیشینیان، همه جا «تات»، «تاجیک»، «تاجیک»، «تاژیک» و «تازیک» به «غیر ترک» و «ایرانی» به کار رفته، چنانکه در دیوان «لغات الترك» کاشغری¹² «تات»، به معنای «الفارسیه» آمده

¹¹ ذکا، همانجا.

¹² تالیف در 466 هجری شمسی

است. در کتاب اوغوزی «ده ده قور قود»¹³، مردم غیر اوغوز (ازبیک) به ویژه ایرانی، را تات مینامد. در کتاب «طبقات ناصری»¹⁴ واژه «تات» به معنی تازی و تاجیک یعنی فارسی زبان به کار رفته است.¹⁵

در زبان ارمنی «طاجیک» به معنی «ترک»، «بیگانه و وحشی» و «بارباروس» به کار میرود، در ترکی عثمانی «تات» به معنی خوار و پست و بیگانه است. مردم قفقاز، ایرانیان و مردمی را که از این سوی رود آرس بدانجا رفته و سکونت گرفته اند «تات» مینامند. در زبان کردی «تاجیک» به معنی: خارجی، بیگانه و بیابانی است و نیز «تات» و «تاتک» را درباره عرب‌ها به کار می‌برند و زبان عربی را «تاتی» می‌گویند. ترکمن‌های ورای دریای مازندران (بالای دریای مازندران) «تات» را درباره تاجیک‌های ایرانی به کار می‌برند و به ویژه مردم خیوه را با این نام میخوانند. قشقای ها که به ترکی سخن میگویند، مردم فارسی زبان را «تات» مینامند. گوران‌های (اهل حق) تبریز و دیگر بخش‌های آذربایجان نیز دیگران را «تات» مینامند. در افسانه‌ها و مثل‌های مردم تبریز «تات» معنی مرد دانا و با سواد و شهرنشین دارد.

این چند مثال بالا تا اندازه‌ای معنی‌های گوناگون این واژه را نزد مردمان و تیره‌های گوناگون نشان می‌دهد. ولی از هیچ کدام از این‌ها، راهی به روشنی معنی واژه و این که از کدام زبان است، باز نمیشود.

و اما درباره تات‌ها و زبان‌های تاتی باید گفت که در پیرامون همدان و قزوین و کرانه سفید رود و مازندران شرقی و طالش و آذربایگان و در بیرون از ایران - افغانستان و قفقاز - تیره‌هایی از مردم هستند که خود را «تات» مینامند و زبان‌شان نیز «تاتی» خوانده می‌شود. ولی برخی از این گویش‌ها با هم جدایی بسیار دارند و روی اصول زبانشناسی نمی‌توان همه آنها را (چنان که هست) زیر نام «تاتی» گرد آورد، چنانکه نمیتوان گویش‌های گوناگونی که به نام «کردی» خوانده میشوند، همه را زیر نام «گویش کردی» فراهم آورد.¹⁶

همچنان، در بخشی از ارسباران و قره داغ، ایل‌های چندی نیز به حال کوچرو (بیلاق و قشلاق) به سر میبرند که خود را ترک نژاد میدانند و دیگران را که بیش تر ده نشینند «تات» مینامند، خواه به زبان ترکی — که با ترکی آنان چندان جدایی ندارد — سخن گویند، خواه به زبان تاتی. به عبارت دیگر، واژه‌ی «تات» در نزد آنان معنی عام ایرانی نژاد یافته و تنها ویژه مردم تاتی زبان نیست. و نیز مردم کرانه جنوبی رودخانه ارس، مردمی را که از پل «خدا آفرین» به آن سوی دشت مغان و آستارا نشین دارند، با آنکه به ترکی گفتگو می‌کنند، «کرد» مینامند و از پل به این سو (جلفا و باکو) را «تات» می‌نامند.

¹³ تالیف در سده ی هشتم یا نهم

¹⁴ تالیف در سال 658 هجری شمسی

¹⁵ ذکا، همانجا.

¹⁶ ذکا، همانجا.

سارت ها کیستند؟

نام دیگر تاجیک ها، سارت (sort) است. و این نام را ترکان قدیم بر تاجیکان مانده اند. این واژه در دوره امپرتوری ی چنگیزیان شدت پیدا کرده، و آنها ترک های صحرا نشین را «ترک» و پارسی زبانان شهر نشین را «سارت» نامیده اند (قبادیانی، ص. 30؛ دانشنامه شوروی تاجیک، ج. ۱، ص. 7).

در پایان قرن 19 میلادی (13 هجری خورشیدی) آمیزه ای از تاجیک و ترک را که «دو رگه» هستند، آنها را بنام «سارت» یاد می کرده اند. واژه «سارت» را از واژه سانسکریتی «سرتیه» (sartthavaha) به معنای «بزرگان» و یا «تجارت پیشه» برگرفته شده است (قبادیانی، ص. 30؛ دانشنامه شوروی تاجیک، ج. ۱، ص. 7).

قبادیانی به نقل از بطلمیوس، جغرافیا دان یونان باستان، می نویسد که «یکسارت» نام قدیمی «سیر دریا» است که بعد ها توسط عرب ها، بنام «رود سیحون» تبدیل شد، و بطلمیوس نوشته که «یکسارت ها» نام قومی است که در کنار رود یکسارت زندگی می کنند. این اصطلاح در زمان تیموریان بیشتر رواج پیدا کرده است. چنانچه امیر علی شیر نوایی در کتاب محاکمة اللغت¹⁷ که واژه های پارسی و ترکی را با هم مقایسه نموده است، در ذیل لغت «سارت» نوشته است که پارسی زبانان را «سارت» گویند. (قبادیانی، ص. 32). مردم شناس روس، بنام الف. شیشوف (Shishov, A) که در مورد سارت ها تحقیقات انجام داده است، چنین اظهار نظر می کند: «بخش زیادی از آنها زبان مادری خود را به ترکی عوض کرده اند.... مردمی خوش قد و قامت می باشند، پیشانی باریک و برجسته، روی دراز دارند». (همانجا، ص. 33).

رحیم قبادیانی، نویسنده کتاب «تاجیکان در تاریخ» نوشته است که در سال های 1980 زمانی که دوره کارآموزی را در دانشگاه دولتی مسکو گذرانیده است، از دکتر بانو عبد الرحمان اوه، استاد تاریخ در دانشگاه قراغنده، نقل کرده که قزاق ها، تاجیکان را «سارت» می گویند.

فرضیه های مختلف تاریخی و جدید در باره ریشه شناسی کلمه تاجیک

داد خدا سیم الدین اف، دانشمند شهیر تاجیک، در مورد کلمه تاجیک نوشته است¹⁸:

¹⁷ این کتاب در سال 1499 میلادی برابر با 905 هجری شمسی تألیف شده است.

¹⁸ سیم الدین اف، داد خدا، نام زبان تاجیکی مناسب با نام ملت تاجیک است، آگست 2004، موجود در سایت اینترنتی بی بی سی فارسی:

تاجیک نام قبایل «دئی» بوده، و پارتها و اشکانیان بنام «دئی»، «تاجیک» و «دجیک» خوانده می شدند. همچنان، شش فرضیه ی دیگر در این مورد وجود قرار دارد، که قرار زیر لیست می گردند:

- تاجیک از «تای» گرفته شده است و هم‌ریشه با کلمه یونانی «تگاس» به معنای پیشوا است و «ددیک» است.
- تاجیک از ریشه «تژی» در زبان سکایی است
- تاجیک هم‌ریشه است با نام مردم ایرانی «تات»
- تاجیک صفت منسوب است به واژه «تاج»
- تاجیک صفت منسوب است از نام قبیله عربی «طای»
- تاجیک صورت دیگری از «تازیک» و «تاژیک» به معنای «عرب» است

بر اساس چند پژوهش خاورشناسان که اینک ذکر می گردند تاریخ تشریح نام «تاجیک» هنوز از نیمه اول عصر 19 مورد توجه دانشمندان غرب قرار داشته است. در سال 1823 میلادی کلاپروتا در یک مقاله اش «در مورد مردم بخارا» با استناد به تحقیقات به طبع نرسیده ژ. سن مارتین آورده که «تاجیک» (فارسی زبانان ساکن ایران، افغانستان، تخارستان و ترانساکسیانا (ماوراء النهر)) همان نام قبایل «دئی» بوده، پارتها و اشکانیان که «دئی»، «تاجیک» و «دجیک» خوانده می شدند، با این نامها یاد می گردیده اند.

سه شکل آوایی این نام «دئی»، «تاجیک» و «دجیک» از نگاه آواشناسی قابل قبول است. از این جا چنین برمی آید که پارتها خود را تاجیک می نامیدند. ن. و. خانیک اف در مورد شرح نام «تاجیک» دو نظر پیشنهاد کرده است: «تاجیک» از «تای» و رابطه آن با کلمه یونانی «تگاس» به معنای پیشوا، حکمران که در آثار یونانی قرنهای 5 و 6 قبل از میلاد یاد می شود. این مؤلف نام تاجیک را با «ددیک» در آثار نویسندگان یونانی یکسان می داند. بعدن، ن. و. خانیک اف در اثر دیگر خویش تاجیک را با کلمه «تاج» منسوب دانسته است، که این بر پایه شرح عامیانه این نام از جانب مردم بنیاد می یابد.

گروه دیگر از دانشمندان اصطلاح تاجیک را از نام قبیله «طای» عرب معنی کرده اند. این تشریح نام تاجیک با آوردن چندین دلایل قاطع در آغاز سالهای 50 رد شد. یکی از دلایل معتمد در مورد ارتباط نداشتن نام تاجیک به تازی به معنای عرب این در یکی از سالنامه های تبتی یاد گردیدن تاجیکان – ساکنان آسیای میانه به حیث همسایگان نزدیک مردم چین می باشد که این دلیل قبلا معلوم نبود.

دانشمند دیگر آ. برشتام پیدایش نام تاجیک را قبل از دوران عرب دانسته آن را به زبان تاجیکی کهن مردمان تخارستان به هزارسال قبل از میلاد نسبت می دهد و نام تاجیک را از ریشه «تژی» در زبان سکایی می داند.

عده ای از دانشمندان غرب و چند تن از دانشمندان روس بر اساس شکل فارسی میانه کلمه تاجیک یا تازیک به معنای «عرب» نام تاجیک را نیز به عرب نسبت داده اند. اما این همگونی یا شباهت آوایی در مثال نام این دو مردم مختلف را گروه دیگر دانشمندان با آوردن دلایل رد می کنند.

ارتباط نام تاجیک با «تات» نیز از نگاه زبان شناسی و تاریخی رد گردیده است. چند تحقیقات بعدی در رابطه با نام تاجیک بنیاد ایرانی این اصطلاح را همچون نام مردمان آریایی این سرزمین ثابت می کند. فرهنگنامه های پارسی دری یا کلاسیک نیز در شرح نام تاجیک معلومات آورده اند که ذکر چندی از آنها به خاطر ارتباط نداشتن آن به «تازی» به معنای عرب مهم می باشد.

از جمله در کتاب شرفنامه منیری آمده است که غیر عرب و غیر ترک را تازیک گویند. همچنان در لغت نامه برهان قاطع آمده است که «تازیک و تازی یک بر وزن و معنی تاجیک است که غیر عرب و ترک باشد؛ طایفه غیر عرب باشد؛ آن که ترک و مغول نباشد. در کتاب لغت نامه غیاث اللغات و آندراج آمده است که در لغات ترکی به معنی اهل فارس نوشته اند. در برخی فرهنگ نامه ها شرح دیگر این نام نیز جای دارد.

آقای غلام جیلانی دآوری، خاورشناس افغان مقیم آلمان میگوید که: اصطلاح تاجیکی معنای خیلی وسیع دارد که حدود جغرافیایی گویندگان آن اقلا سرزمین افغانستان و آسیای میانه را تشکیل میدهد. آقای دادخدا سیم الدین أف، منابع زیادی را در مورد مردم تاجیک و زبان تاجیکی ذکر کردند. از آن جمله صرف پیشنهاد اول و آخرین می تواند اینجا مورد مذاقه قرار گیرد:

دانشمند آلمانی ورنر سوندرمن در مقاله ای زیر نام «یگ گواهی باستانی در باره نام تاجیک، سال 1993» سعی کرده است یک نسخه خطی سغدی مکشوفه از تورفان را تفسیر کند و درین مورد به کشف بزرگی نایل شده است.

متن این نسخه حاکی از هدایایی است در مورد نیایش دینی. درین متن آمده است که واژه تازیک در ماورالنهر برای مائویان بکار رفته است که نیایشهای خویش را به «پرتازیگنی آواک» یعنی به «زبان تاجیکی» قرائت می کردند.

دانشمند آلمانی رودیگر شمید گفتار سوندرمن را اینطور تعبیر میکند که واژه تازی نام فارسی است برای اعراب که در واقع به معنای مسلمان است، یعنی افراد بومی این سرزمین ها که بدین اسلام گرویدند هم بدان نام منسوب شدند. اینها کسانی بودند که به عنوان مسلمانان تازه در فتوحات سرزمین های شرق نقش مهمی را ایفا کردند و از طریق سخنگوی زبان مسلمانان در آنجاها به سخنگوی زبان فارسی مبدل شدند که به واژه های دری و تاجیکی منسوب اند.

با این کشف پس گویا مسئله حل شده است اما بعضی آثار کشف شده بزبان باختری که یک قسمت کوچک آن از طرف دانشمند انگلیسی سیمز ویلیامس (اسناد باختری، سال 2000 خوانش و منتشر شده است) اینطور تفسیر می شود که گویا واژه باختری «تازیگو» بمعنی عرب باشد.

در یک سکه از امپراطوری ی «هان» در چین به زبان باختری نیز اصطلاح تازیک به کار رفته است. ایران شناس بزرگ آلمانی هلموت همباخ موفق شد تا در تازه ترین خوانش از این سکه لقب شاه چینی را اینطور بخواند: قیصر روم شاه بزرگ کسیکه فاتح عرب «تازیکانو» است. این دانشمند فکر میکند که اگر خوانش وی در مورد کلمه آخر درست باشد، باید تازیکانو به عرب ترجمه کرد.

از جمله نسخه های باختری که چند سال قبل در افغانستان کشف شد، یک تعداد کم آنرا سیمز ویلیامس در یک جلد تحت عنوان « اسناد باختری، سال 2000» منتشر کرد. در یک سند که عبارت از فروش زمین شخصی به کس دیگری است و مربوط سال 525 باختری مصادف با 758 میلادی است، جمله ای است که خوانش آن چنین است: امید است که مردم بامیان، ترک، تازی و مردم محل ... راضی باشند. آقای سیمز ویلیامس کلمه تازیگو باختری را عرب ترجمه میکند چرا که در همین سند ذکر شده است که فروشنده زمین خویشرا به بهای 60 درهم تازیگ سیمین فروخت.

غلام جیلانی داوری افزوده است: با توجه به متن یک کتیبه دیگر که سال گذشته در بامیان کشف شد و وی خوانش آنرا عنقریب منتشر خواهد کرد، گفته است که: واژه تازیگ نمی تواند به عرب یا منسوب به عرب



ترجمه شود. در این کتیبه چنین آمده است: « در سال 724 میلادی ماه سبول بود که این بنا آباد شد. این ستوپه را من الخیس پسر خراس، شاه گازان از زمنگان در حضور شاه ترک و شاه تازیگ [تازیگو خرو] بنا کردم » .

از این جمله بر می آید که عبارت «تازیگو خرو» به معنای شاه عرب

نیست. چرا که غیر ممکن به نظر میرسد که کسی در منطقه ای یک معبد بودایی بنا کند و حکمران عرب در بنا و یا در گشایش آن شرکت کند. بر عکس از منابع دوره اسلامی چنین بر می آید که اعراب در شرق ایران به بت شکن معروف بودند و در هر جا که می رسیدند معابد بودایی را ویران می کردند.

باید نتیجه گیری کرد که منظور از شاه ترک و شاه تازیگ شاهان محلی ترکی و تاجیکی هستند که در آنزمان در منطقه بامیان و یا نواحی آن حکمرایی می کردند .



نظر دیگری هم وجود دارد که واژه تاجیک هم بشکل تژیک، و تازیک از طرف ترکان به پارسی زبانان حواله گردیده است. بین واج های / ج / و / ژ / همیشه در زبان پارسی تناوب داشته و جایگزین یکدیگر می شده اند. مانند: باژ = باج؛ تاژ = تاج، و پارسی زبانان بدخشانی، ژاله را جاله، و منیژه را منیجه تلفظ می کنند.

زردشتی ها کلاه هایی می پوشیده اند که تاج مانند بوده و یا نوک آن مانند تاج برجسته بوده است که آنرا کلاه « تیز خود » هم گفته اند و تا سال های اخیر در میان مردم مروج بوده است که تصویر زیر مبین این ادعا است.

در نگاره بالا، سنگی در پرسی پالیس حک گردیده است. کلاه های که در این تصویر نشان داده شده است دارای تاج و یا نوک تیز است. ویا تصویر زیر از « ایزیک » (Issyk) شهزاده ساکایی در قزاقستان به تصویر کشیده شده است.

با داشتن و پوشیدن کلاه هایی که در نگاره ها هم نشان داده شدند، دیگران آنها را « تزیک » و یا « تازیک » گفتند که بعدن به « تاجیک » تبدیل شد که در اینجا « تاژ » و یا « تاج » و پسوند « - یک » که پسوند نسبتی است منسوب به « تاج » که در واژه های «پارسیک » و « دریک » هم پسوند « - یک » پسوند نسبتی است منسوب به « پارسی » و « دربار ».

بدین ترتیب، واژه « تزیک و یا تازیک » از دو جز ترکیب گردیده که « تز، و یا تاژ » بمعنای « تاج » بوده و واژه (پسوند) « - یک » دو معنا را افاده می کند.

اول: پسوند « - یک » صفت نسبتی است منسوب به اسم « تاج » بمعنای « تاجدار » که از همان کلاه زردشتی ها مأخوذ گردیده است.

به استناد به وجه اسم تصغیر در زبان پارسی و شغنائی، به این نتیجه می رسیم که معنای « تاجیک »، « تاجدارک » است. این اسم تصغیر را، بیگانگان بالای پیروان دین زردشت بخاطر داشتن کلاه تاج مانند، مانده اند که بعدن این واژه عام گشته و حتی پارسی زبانان هم این اسم را قبول نموده اند و حالا خود را تاجیک می گویند که در اصل « آری، و یا آریایی » بوده اند.

بنابراین، زبان تاجیکان همان زبان آری « آریایی » است که بعدن در دربار شاهان از آن کار گرفته شده و « دری » گفته شده، و این مردم را بخاطر اینکه کلاه « تیز خود » در دوره زردشتیان پوشیده اند، بنام « تازیک » یاد نمودند.

اکادمیسن محمد جان شکوری، دانشمند بزرگ تاجیک در کتاب « خراسان است اینجا » نوشته است که: « از احتمال دور نیست که پیدایش کلمه «تاجیک» به آیین زردشت و وابستگی داشته باشد... به روایتی «تاجیک» از «تاج» گرفته شده است، وابسته به اینکه زردشتیان کلاه تاج مانندی می پوشیدند که آنرا «تاجی» و «تاجیک» می گفتند. (شکوری، ص. 28؛ ظهورالدین؛ قبادیانی، ص. 20).¹⁹

تعاریف مختلف از زبان پارسی، دری، و تاجیکی

زبانی که امروز در تاجیکستان بنام تاجیکی، در افغانستان بنام پارسی ی دری، و در ایران کنونی بنام فارسی (= پارسی) یاد می شود، در حقیقت یک زبان بوده که در دوره باستان بنام « آری » و یا « آریایی » یاد شده و این زبان در قرون میانه بنام های پهلوی و پارتی (و یا پارسی اشکانی) یاد شده است. در دوره ساسانیان در کشور پارس، صفت نسبتی پارسی را بخود گرفت. در افغانستان بخاطر اینکه اقوام پارسی

¹⁹ شکوری، محمد جان، خراسان است اینجا، دوشنبه، فرهنگ نیاکان، 1996، ص. 28.
یوسف آف، ظهور الدین، تاجیکان در فرهنگ آریایی، «بهار عجم»، 1999.

زبان (فارسی وان) با هم ارتباط نداشته باشند، زبان پارسی را در افغانستان بنام زبان پارسی دری، و بعداً بنام «دری» یاد نمودند. در دوره شوروی، در سال 1924 نام کشوری بنام تاجیکستان عرض وجود نمود و زبان آنها را اول «پارسی تاجیکی» و بعد بنام «تاجیکی» یاد شد.

با وجود این همه تمایز و نامگذاری ها، شغنائی ها تا اکنون تمام گویندگان همه این زبان ها را بنام «پارسی بون» و یا «پارسی گوی» یاد می کنند که خود پارسی زبانان در افغانستان خود را «فارسی وان» (یعنی گوینده زبان پارسی) یاد می کنند.

از نگاه اتنیکی (قومیت)، همه پارسی زبانان از نژاد آریایی بوده، و زبان آنها هم آری و یا آریایی بوده که در دوره باستان به صفت یک زبان بین الاقوامی (و یا بحیث زبان Lingua Franca) بکار رفته و زبان رسمی دربار شاهان بشمار رفته و بخاطر آن، آنرا «دری» گفته اند. پارسی (که معرب آن فارسی است) و تاجیکی هر دو صفت نسبیت هستند منسوب به پارس و تاجیکستان که نام کشورها هستند (نام قدیمی ایران، پارس بود).

«زبان هر قوم آینه تجلی ذهن و اندیشه اوست» از این نوشته حمید رضا مدد [آف]²⁰ (ص. 18؛ قبادیانی، ص. 27) استنتاج می گردد که حتی در نامه نگاری – تمام نوشته هایی که وارد و یا صادر می گردند به زبان مردم محل و یا بطور خلص به زبان درباری باید باشند. قسمی که جار الله زمخشری خوارزمی²¹ گفته است: «این زبان را از آن «دری» می نامند که همه نامه ها و دفتر ها و نگارش دیوان خراسان بدان زبان نوشته می شود و هر که بخواهد تا به دیوان نامه نویسد، باید که بدین زبان نویسد و نام این زبان «دری» و یا «پارسی دری» از واژه «در» گرفته شده، یعنی: زبانی که در دربار شاه و دیوان او بدان سخن می گویند (زمخشری²²، ص. 26؛ قبادیانی، ص. 27).

حتی در آن دوران، طبری، تفسیر طبری را به این زبان نوشت. بعداً این زبان، زبان رسمی دربار حکمرانان ترک زبان گردید و شگوفاتر شد، مثلاً در دوره حکومت های سلجوقیان، غزنویان، تیموریان، بابریان، و دیگران. حتی در دربار شاهان هند در دهلی و شاهان ترکان عثمانی در ترکیه زبان رسمی دربار بوده است. بدین مناسبت است که این زبان را، زبان دوم دین اسلام، بعد از عربی میدانند.

در دوره سامانیان تا دوره سلجوقیان و غزنویان، هیچ شاعری و یا نویسنده ای، از نام «تاجیک» استفاده نبرده اند. مثلاً ناصر خسرو، که از ناحیه قبادیان کنونی تاجیکستان بوده است، در کدام کتاب اش ننوشته است که ملت اش تاجیک و یا به زبان تاجیکی شعر می سراید. وی با صراحت گفته است که:

من نه آنم که در پای خوگان نریزم مرین قیمتی دُر لفظِ دری را

²⁰ مدد، حمید رضا، زبان در عهد سامانیان و عبرت آن برای امروز، «سامان»، 1999، شماره 4-1 (84).

²¹ نعمت آف، نعمان، دولت سامانیان، تاجیکان در عصر های نه و ده، دوشنبه: عرفان، 1989.

²² زمخشری خوارزمی، جار الله ابو القاسم محمود بن عمر، پیشرو ادب و یا مقدمه الادب، گرد آورنده سید محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، 1342.

فردوسی، در کتاب شاهنامه حتی یکبار هم از نام تاجیک یاد کرده است، و نگفته است که شعر من به زبان تاجیکی است، بلکه گفته به زبان پارسی.

و یا مولانا جلال الدین محمد بلخی سروده است:

نالہ ای کن عاشقانه درد محرومی بگو پارسی گو ساعتی و ساعتی رومی بگو

خواه رومی خواه تازی من نخواهم غیر تو از جمال و از کمال و لطف مخدومی بگو

حافظ در ابیات زیر، زبان خود را گاهی پهلوی، گاهی پارسی، و گاهی دری گفته است و این واژه ها را به شکل مترادف بکار برده است.

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود

چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ تو قند او به سخن گفتن دری بشکن

بلبل ز شاخ سرو به گلبنانگ پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی تا خواجه می خورد به غزل های پهلوی

تا قرن سیزدهم، واژه تاجیک در شعر شاعران پر آوازه نآمده است، و بیشتر زبان خود را پهلوی، پارسی، پارسی دری، و یا دری گفته اند و این واژه ها را به شکل مترادف بکار برده اند، و هدف آنها یک زبان بوده است.

مثلاً سعدی گفته است:

هزار بلبل دستان سرای عاشق را ببايد از تو سخن گفتن دری آموخت

و یا نظامی گفته است:

نظامی که نظم دری کار اوست دری نظم کردن سزاوار اوست

و یا فردوسی گفته است:

بسی رنج بردم بدین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

ز سیمین و زرین شتروار، سی طبق ها و از جامه ی پارسی

ز رومی و مصری و از پارسی فزون بود مردان چهل بار سی

تمام شاعران بزرگ زبان خود را پارسی دری گفته اند، نه تاجیکی.

ابن الندیم از قول «عبدالله بن مقفع» در کتاب الفهرست که آنرا در حدود سال 380 هجری قمری نوشته است (الفهرست، ص. 22) گفته است:

«.... عبدالله بن مقفع گوید: زبان های فارسی عبارتند از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی، و سریانی است. و پهلوی منسوب است به (پهله) که نام پنج شهر است: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان. و اما دری زبان شهر نشینان بود، و درباریان با آن سخن می گفتند و منسوب به دربار پادشاهی است و از میان زبان های اهل خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ در آن بیشتر است. و اما فارسی، زبان موبدان، و علما و امثال آنان بود، و مردم فارس با آن سخن می گفتند. و خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن می گفتند، و سریانی زبان همگانی، و نوشتن هم نوعی از زبان سریانی فارسی بود.»²³

در تاریخ سیستان مسطور است که یعقوب لیث صفار زمانی که دولت مستقل در شهر زرنج سیستان تأسیس کرد، زبان پارسی را 200 سال پس از ورود اسلام به ایران (یعنی در سال 254 هجری شمسی) بعنوان زبان رسمی ایران اعلام کرد و پس از آن دیگر کسی حق نداشت در دربار او به زبانی غیر از پارسی سخن بگوید (تاریخ سیستان، صص. 214 – 217).²⁴

یک دانشمند دانمارکی بنام کریستین سن و یک دانشمند انگلیسی بنام دینینگ «انگلیسی را عقیده بر اینست که واژه «دری» در اصل برگرفته از «دهاری» بوده و «دهار» نام اصلی سرزمینی است که ما امروز آن را به نام «تخار» می شناسیم و «تخار» معرب «دهار» است. زبان این سرزمین هم در نخست «دهاری»، سپس «دهری» و سرانجام «دری» شده است.

این عقیده دو خاور شناس مسلم نیست. زیرا که نام قدیمی این ولایت تُخارا است، و قول جار الله زمخشری و ابن الندیم معتبر تر است. این صرف یک فرضیه است که بنیاد ضعیف دارد.

زبان هخامنشیان و ساسانیان

هخامنشیان و ساسانیان، زبان خود را بنام «آریایی» و یا «آری» گفته اند نه پارسی، یا دری، و نه تاجیکی. مثلاً داریوش اول (522-486 قبل از میلاد)، شاه هخامنشی در سنگ نبشته های خویش در نقش رستم (سطرهای 8-15) و شوش (سطرهای 7-14) خود را هم پارسی و هم آریایی و از نژاد آریایی معرفی می کند. که ترجمه واژه به واژه این سخن داریوش در هر دو این سنگ نبشته چنین است:

²³ ابن الندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه به پارسی از محمد رضا تجدد، تهران، انتشارات اساطیر، 1381، ص. 22
²⁴ تاریخ سیستان، تألیف در حدود 445 – 725، به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، تهران: معین، 1381. صص. 124 – 217.

« من داریوش شاه بزرگ شاه شاهان... پسر ویشتاسپ، هخامنشی پارسی، پسر پارسی، آریایی، از نژاد آریایی.»²⁵

این عبارت را خشایارشا، پسر داریوش نیز در یک سنگ نبشته اش در تخت جمشید (سطرهای 6-13) در مورد نسبنامه خویش تکرار کرده است.

همچنان که ما از کتیبه داریوش در بیستون (ستون 4، سطرهای 89-92) می دانیم، وی زبان این سنگ نبشته را نه پارسی، بلکه « آریا » یعنی « آریایی » خوانده است که ترجمه آن چنین است: « داریوش شاه گوید: به خواست اهورا مزدا این نوشته (من است) که من کردم؛ علاوه بر این به (زبان) آریایی بود، هم روی لوح، هم روی چرم تصنیف شد. علاوه بر این پیکر خود را بساختم. علاوه بر این نسبنامه ترتیب دادم. پیش من هم نوشته و هم خوانده شد. پس از آن، من این نوشته را همه جا در میان کشورها فرستادم.»

از این سنگ نبشته ها چنین برمی آید که زبان فارسی باستان یا زبان عهد هخامنشیان نه با نام کشور و ولایت پارس، بلکه با نام قوم و یا مردم آریایی خوانده می شده است. (یعنی سر زمین آنها بنام « پارس » بوده و آنها خود را پارسی گفته اند، ولی زبان شان را بنام زبان « آریایی » خوانده اند.)

اصطلاح پارسیک یعنی منسوب به پارس، در دوره ساسانی بزبان « آریایی » اطلاق شده که در این دوره، آریایی های ساکن پارس، هم محل سکونت خود را و هم زبان شان را « پارسی » گفته اند.

بنا بر بازیافتهای باستان شناسی در افغانستان در یک سنگ نبشته باختری زبان این کتیبه نیز « آریایی» گفته شده است. این دلیل تاریخی اثبات آن است که اصطلاح «آریایی» در مورد زبان در مثال باختری در سرزمین باختر و به طور عموم خراسان نیز مثل زمان هخامنشیان استفاده می شده است. در تخارستان قدیم، زبان آریایی را بنام زبان « آری »، یاد شده که باز معادل « آریایی » است.

در آریانای باستان، تیره ها و قبیله های متعددی زندگی کرده اند. مثلاً در جغرافیای بدخشان، در هر دره، قومی متفاوت از نگاه زبانی زندگی کرده است: یزغلامی ها، شغنایی ها، اشکاشمی ها، واخانی ها، منجانی ها، وردوجی ها، سرغیلانی ها، که هر کدام دارای فرهنگ و زبان منحصر بفرد خود بوده اند. بخاطر مفاهمه و مراوده باید، زبانی که همه این اقوام بحیث مشترک استفاده می کردند. چون در دوران شاهان کوشانی، یفتلی و دیگر شاهان باید یک زبان معیاری را در دربار و حتی در ادارات قلمرو شان بکار برده شود تا با سایر اقوام تبادل افکار و مفاهمه صورت پذیرد. بنا بر این، زبان « آری» را زبان بین المللی و بین الاقوامی قبول نموده اند. در نتیجه، زبان « آری » به زبان « در » و یا زبان « درباری، و یا زبان رسمی دربار» تبدیل گردید و آنرا بنام « دریک » یاد نموده اند که امروز در افغانستان هم بنام « دری » یاد می شود.

سیم الدین اف می نویسد: در زمان ساسانیان (224-651 میلادی) این زبان (آری، آریایی) با نام پارسیگ (شکل اشکانی آن پارسیک) یعنی منسوب به پارس، مرکز شاهنشاهی هخامنشی و بعداً ساسانی خوانده شده

²⁵ سیم الدین اف، همانجا.

که پارسی و معرب آن فارسی ادامه همین اصطلاح است. همچنین عنوان دیگر این زبان، یعنی دری نیز به اصطلاح زمان ساسانیان – دریگ (از در – «دربار» و پسوند «- یگ» یعنی «منسوب به دربار») ارتباط دارد که آن بعداً همچون عنوان زبان در برابر پارسی و هم صفت آن به کار رفته است.

بنابراین، نتیجه گرفته می شود که زبان پارسی، دری، و تاجیکی، یک زبان بوده که در دوره باستان بنام «آری و آریایی» یاد شده و اکنون در سه کشور مختلف بنام های مختلف یاد می شود. ولی زبان باید به یک نام شناخته شود. مثلاً انگلیس ها، در انگلستان، کانادا، امریکا، زیلاند جدید (نیو زیلند)، و استرالیا، اقامت دارند. آنها تابعیت خود را کانادایی، امریکایی، زیلاندی، و استرالیایی می گویند، ولی زبان خود را بنام زبان استرالیایی و یا زبان کانادایی، و غیره نمی گویند، بلکه نام زبان خود را انگلیسی می گویند.

و یا عرب ها، در کشور های مختلف زندگی می کنند. مانند: سوریه، لبنان، فلسطین، مصر، عربستان سعودی، یمن، عراق و غیره. آنها تابعیت خود را سوری، عراقی، مصری ... می گویند و زبان خود را زبان «عربی» می گویند و نمی گویند زبان عراقی، زبان یمنی، زبان قطری و غیره. به همین سبب، آریایی ها (دری زبانان) در کشور های مختلف زندگی می کنند، ولی زبان آن همان «دری» است. پارسی و تاجیکی واژه های سیاسی هستند که بخاطر شگاف در بین این قوم که فرهنگ، زبان، ادبیات، و تاریخ مشترک دارند، به صفت یک حربه سیاسی از آن کار گرفته می شود.

پدید آمدن، ملت تاجیک و زبان تاجیکی بیشتر یک مسئله سیاسی است. تا قرن بیستم، حتی در تاجیکستان کنونی، کسی نگفته که من به زبان تاجیکی صحبت می کنیم، بلکه می گفتند ما پارسی گوی هستیم و یا پارسی بان هستیم. این مسئله بعد از اشغال شوروی از آسیای میانه، مسئله پانترکیسم، و جدال بر سر این مسئله که آیا آریایی های از اقوام بومی آسیای مرکزی بوده اند، یا اقوام مربوط به زبان های آلتایی (قرغیز، قزاق، تاتار، لقی، ازبیک، ترکمن، اوغز، قزلق، و دیگران)، بوقوع پیوست.

مسئله ناسیونالیستی در آسیای میانه: هویت تاجیک در مقابل ترک

در فرهنگ فارسی محمد معین و فرهنگ فارسی عمید²⁶ در ذیل واژه «تاجیک» آمده است:

1. غیر عرب و غیرترک؛ آنکه به زبان فارسی تکلم کند؛ مردم فارسی زبان
2. فرزند عرب که در عجم پرورش یافته و بزرگ شده باشد. بیشتر در مقابل ترک استعمال میشود.
3. طایفه ای از نژاد آریین ساکن ترکستان افغان، پامیر، و ترکستان روس که اغلب به زبان فارسی تکلم می کنند.

²⁶ حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، سرپرست تألیف و ویرایش: فرهاد قربانزاده، ناشر: اشجع، چاپ نخست: 1389

از این تعریفات از واژه «تاجیک» دو مفهوم برداشت می‌گردد که یکی عام است، و دیگری خاص است. مثلاً در لغت نامه های غیاث اللغات، آندراج، فرهنگ فارسی عمید، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ فارسی دهخدا، و شرفنامه منیری، چنین آمده است: غیر ترک و غیر عرب را تاجیک گویند. اگر به این تعریف بطور ژرف بنگریم، این تعریف بسیار عمومی است، و هیچ گره ای را باز نمی‌کند. بخاطری که غیر ترک و غیر عرب را تاجیک گویند، پس در این صورت، پنجابی ها و بنگالی ها هم غیر ترک و یا غیر عرب هستند، با این تعریف آنها هم تاجیک شده می‌توانند. با این تعریف، پشتون ها هم می‌توانند تاجیک باشند، چون آنها هم غیر عرب و غیر ترک هستند.

نکته جالب تر اینکه: اکبر ترسون زاد، از تاجیک چنین تعریفی را بدست می‌دهد: نام تاجیک از آغاز پیدایش اش نسبت به تمام پارسی گویان عجم به کار رفته است. (ترسون زاد، ص. 60)²⁷.

بابایف و دیگران چنین نظر دارند که: قبیله های بادیه نشین ایرانی، مانند کوشانیان، ثخاریان، خیونیان، کیداریان و هیتالیان [یفتلی ها] نیز در تشکیل خلق تاجیک سهیم بوده اند (بابایف، ص. 49؛ قبادیانی، ص. 26)²⁸.

در ترکیب تاجیکان، قوم های غلچه ای پامیر، پشه ای ها، آرمولی ها [اورمیری] و نظایر ایشان بودند (جاوید، ص. 197؛ قبادیانی، ص. 26)²⁹.

این نوع تعریفات، هویت تاجیک را بیشتر سر در گم می‌کند. اول، کوشانیان و دیگران شهر نشین بوده اند، دوم آنها را در شاهنامه فردوسی آنها بنام تورانیان یاد شده است که دشمن ایرانیان هستند، و آنها را ترک گفته است. مثلاً در مورد ارجاسپ خیونی گفته است.

ز ارجاسپ ترک آن پلیدی سترگ کجا پیکرش، پیکری پیر گرگ

قبادیانی، مردمان پشه ای را از جمله تاجیکان حساب نموده، در حالی در افغانستان آنها جزء قوم پشتون حساب شده، و در این اواخر مستقل شده اند. آنها خود را نه تاجیک و نه پشتون حساب می‌کنند، بلکه خود را «پشه ای» می‌گویند. چنانچه سعید حقیقی، گزارشگر فارسی بی بی سی، از قول دکتر مجاور احمد زیار، زبانشناس افغان، چنین نوشته است³⁰:

²⁷ ترسون زاد، اکبر، زبان: پیوند اصل ها و نسل ها، «نامه پارسی»، سال اول، تابستان 1375، شماره 1، ص. 60.

²⁸ بابایف، ق. امام آف، ش.، تاریخ خلق تاجیک، دستور تعلیم، دوشنبه، 1998، ص. 49.

²⁹ جاوید، عبد الحمید، سخنی چند در باره تاجیک ها، تاجیکان در مسیر تاریخ، ص. 197.

³⁰ حقیقی، سعید، زندگی زبانها 4: زبان پشه ای، سایت فارسی بی بی سی، 01 دسامبر 2008، موجود در:

زبان پشه ای، زبانی است که جز زبان های هندی به شمار می آید و به شاخه به نام «دردیک» تعلق دارد. همچنان، وی به نقل از عزیز الله شلماچ، یکی از گویندگان زبان پشه ای است، نوشته است: ما در حال حاضر هم فارسی می دانیم و هم پشتو و زمانی که حرف بزیم کسی نمی داند که ما «پشتون»، «تاجیک»، و یا «پشه ای» هستیم و این مسئله تاثیر پذیری زبان پشه ای از این زبان ها را نشان می دهد.

زبان های داردی زیرشاخه ای از زبان های هندوآریایی است که به دلیل مجاورت با زبان های ایرانی شرقی و نورستانی، پیوندهای مستحکم ساختاری با آنها پیدا کرده است. نورستانی زبانیست که در شرق افغانستان بدان سخن گفته می شود. در ابتدا زبانشناسان زبان نورستانی را شاخه ای از زبان های داردی فرض می کردند اما امروزه طبق پژوهشهای گئورگ مورگنشتیرنه - نروژی، زبان نورستانی خود یکی از شاخه های مستقل زبان های هندوایرانیست. زیر شاخه زبانهای داردی عبارتند از: کشمیری، شینه، کلشه، چترالی (خوار)، کنری، پشه ای، و نورستانی.³¹

ولی مفهوم خاص لفظ تاجیک اینست: کسی که به زبان پارسی در آسیای میانه و افغانستان صحبت بکند، تاجیک است. به نظر نویسنده این مقاله، واژه تاجیک، هر تعریفی که داشته باشند، به معنای غیر ترک و غیر عرب است، ولی بیشتر در مقابل ترک بکار رفته است که معنای تاجیک شهر نشین و از ترک بادیه نشین و بدوی را در تقابل هم قرار گرفته اند. مثلاً رنه گروسه در کتاب «امپراتوری صحرا نوردان» نوشته است:

«... شبانان بینوای ترک و مغول در دوران خشکسالی از روی علف های کمیاب و شنزار ها و از چشمه ساری که خشک شده بطرف چشمه سار دیگری که رو به خشکی بود، روانه شدند تا ترسان و لرزان به اراضی دائر و به مناطق مزروعی مانند پچیلی یا ماوراء النهر می رسیدند. وقتی که چشم شان به آن نواحی دائر و اراضی مزروع می افتاد مدهوش معجز تمدن شهر نشینان و مفتون محصولات فراوان و قصبات پر از حبوبات و مأكولات و فریفته تجمّل شهرستان ها میشدند.» (رنه گروسه، ص. 4)³².

کسانی که مصروف زراعت، فلاح و بازرگانی بودند، در شهر ها سکنه گزین بوده اند، و تاجیک و یا دهگان (دهقان) یاد شده اند. کسانی که زندگی بدوی، و صحرا نشینی و رمه چرانی و حالت کوچگری را داشته اند، بنام «ترک» یاد شده اند. صحرا نشین بر علیه ده نشین قرار میگیرد و ترک علیه تاجیک. در این بیت دقیقی در گرشاسب نامه، واژه «ترک» در مقابل نژاد آریایی و یا ایرانیان بکار رفته است.

وفا ناید از ترک هرگز پدید وز ایرانیان جز وفا کس ندید.

و یا ناصر خسرو، در بیت زیر در مورد خدمت در ادارات حکومتی سلجوقیان و غزنویان، چنین گفته است:

³¹ بر گرفته از دانشنامه آزاد آنلاین ویکی پدیا،

https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B2%D8%A8%D8%A7%D9%86%E2%80%8C%D9%87%D8%A7%DB%8C_%D8%AF%D8%A7%D8%B1%D8%AF%DB%8C

³² رنه گروسه، امپراتوری صحرا نوردان، ترجمه به پارسی توسط: عبد الحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1365.

ترکان رهی و بندهٔ من بودند من تن چگونه بندهٔ ترکان کنم

و یا در یک بیت دیگر که عنصری مداح غزنویان که ترک بوده اند، چنین گفته است:

من نه آنم که در پای خوگان نریزم مرین قیمتی دُرّ لفظِ دری را

و یا قسمی که فردوسی گفته است:

ز ارجاسپ ترک آن پلیدی سترگ کجا پیکرش، پیکری پیر گرگ

می بینیم که «ترک» را غارتگر، متجاوز، خشن، جنگجو و غیره گفته اند، و این بخاطری است که «ایرانیان» و یا همان پارسی زبانان دیگر مجال گرفتن حکومت از آنها را نداشته اند و آنها هرگونه ظلم و تعدی را بر ایرانیان (یعنی تبار آریایی) روا داشته اند. در آسیای میانه بعد از انحطاط حکومت آل سامان، در سال 1004 میلادی تا آخر قرن 20، حکومت در نزد ترک تباران بوده است. خوارزمشاهیان، سلجوقیان، غزنویان، چنگیزیان، تیموریان، قراختائیان، شیانیان، اشترخانیان، مغولان هند (بابریان)، و غیره.

چنانکه خواجه عبد الله انصاری گوید:

عشق آمد و عقل کرد غارت ای دل تو بجان بر این بشارت
ترکی عجب است عشق، دانی کز ترک عجیب نیست غارت

و یا سنایی غزنوی گفته است:

ما خود ز تو این چشم نداریم از ایراک ترکی تو و هرگز نبود ترک وفادار

و یا خاقانی گفته است:

رسم ترکان است خون خوردن ز روی دوستی خون من خورد و ندید از دوستی در روی من

نظامی هم گفته است:

غارِتی از ترک نبردست کس رخت به هندو نسپردست کس

در نوشته بالا دیدیم که تاجیک نام یک قوم نبوده، بلکه کسانی که در ده و یا شهر سکونت داشته اند، آنها را «تاجیک» گفته اند، که ضد آن بادیه نشین و صحرا نورد است.

در اشعار زیر، تاجیک نشانهٔ نرم خویی و مهربانی و ترک نشانهٔ تند خویی و خشونت آمده است.

مثلاً در این بیت مولانا جلال الدین محمد بلخی:
یک حمله و یک حمله، شب آمد و تاریکی
چستی کن و تُرکی کن، نی نرمی و تاجیکی

و یا در این بیت از نورالدین عبد الرحمان جامی:
پیش هندوی چشم خونریزت گشته ترکان زبون تر از تاجیک

و یا در این بیت شیخ سعدی:
شاید که به پادشه بگویند تُرک تو بریخت خونِ تاجیک

واژه دهقان به معنای شهر نشین و ایرانی است

واژه تاجیک بر گرفته از واژه پارسی «دِهگان» است چون در نوشته دانشمندان که قبلاً ذکر گردید، تاجیک را «دئی» هم گفته اند. واژه «دِهگان» که «دِهقان» شکل عربی شده آنست، از دو لفظ تشکیل یافته که «دِه» به معنای قریه است و پسوند «گان» که پسوند لیاقت و نسبت است و معنای آن منسوب به دِه است. این لفظ در قدیم به ایرانی اصیل صاحب ملک و زمین اعم از دِه نشین و شهرنشین اطلاق می شده است. این واژه همچنان برابر بادیه نشین، بدوی، چادر نشین، مقابل تازی، مقابل ترک، و مقابل بیگانه استفاده شده است. احتمال می رود که عرب ها، ایرانیان را به سبب اشتغال به زراعت آنها را «دِهقان» گفته اند. دِهگان، در قدیم به معنی مالک یا دارنده دِه بوده است. چون مالکان ایرانی دِهقان نامیده می شده اند در اسلام من باب اطلاق جزء به کل، همه ایرانیان را دِهقان نامیده اند.

فردوسی در کتاب شاهنامه، واژه دِهقان را در مقابل اقوام دیگر ذکر می کند. مثلاً در ابیات زیر:

ز دِهقان و تازی و پرمایگان توانگرگزید و گرانسایگان.

.....

که جز مرگ را کس ز مادر نژاد ز دِهقان و تازی و رومی نژاد

.....

ز ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دِهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها به کردار بازی بود

و یـــــــا فرخـــــــی سیـــــــس تانی گفته اســـــــت: نهاد خوب و ره مردمی از او گیرند
ستودگان و بزرگان تازی و دِهقان

.....

گویی که بیکباره دل خلق ربوده ست از تازی و از دِهقان وز ترک و ز دیلم

.....

هر کس به عید خویش کند شادی چه عبری و چه تازی و چه دهقان

.....

که مستحق تر از او ملک را و شاهی را ز جمله همه شاهان تازی و دهقان

همچنان، ناصر خسرو هم واژه دهقان را همراهی تازی آورده است.

سواران تازنده را نیک بنگر در این پهن میدان ز تازی و دهقان

.....

چه چیز است این و پیدایی چه چیز است آن و پنهانی چه گفته ست اندراین تازی چه گفته ست
اندر آن دهقان

.....

جهان رادیده ای و آزمودی شنیدی گفته ای تازی و دهقان

در ابیات بالا که از سه شاعر پارسی گوی (فردوسی، فرخی، و ناصر خسرو) چند مثال آورده شد، مبین آنست که «دهقان» نام یک قوم بوده است، که با تازی، رومی، ترکی، دیلمی، و عبری مقایسه شده است. دقیقاً که در اینجا، لفظ دهقان، جای نشین ایرانی و ایرانی تبار آمده است که فعلاً به واژه «تاجیک» تغییر یافته است.

چند معنای دیگر واژه «دهقان» در ابیات زیر از فردوسی:

ندانی که دهقان ز دین کهن نییچد چرا خام گویی سخن

.....

جهان‌دیده دهقان یزدان پرست چو بر باژ برسم بگیرد به دست
نشاید چشیدنش یک قطره آب گر از تشنگی آب بیند به خواب

.....

نه آیین پر مایه دهقان بود که آن جامه جاثلیقان بود

.....

یکی دین **دهقان** آتش پرست که بی باژ برسم نگیرد به دست

و یا فرخی گفته است:

در سرای ترا خسروان نماز برند چنانکه **دهقان** در پیش آذر برزین

و یا قطران تبریزی گفته است

ز عنبر بر مهش چنبر، ز سنبل بر گلش چوگان دلش چون قبله تازی رخس چون قبله **دهقان**

و یا عثمان مختاری گفته است:

در این در روی شاهان است روی قبله تازی اگر چه خاک ایران است روی قبله **دهقان**

و یا سوزنی گفته است:

کند به قبله تازی ز بهر کدیه نماز به دل به قبله **دهقان** کند نماز ادا

و یا نظامی گنجوی گفته است:

زبرزین **دهقان** و افسون زند برآورده دودی به چرخ بلند

.....

که چون دین **دهقان** بر آتش نشست بمرد آتش و سوخت آتش پرست

این ابیات از فردوسی، فرخی، سوزنی، عثمان مختاری، قطران تبریزی، و نظامی گنجوی آورده شد، در اینجا مراد از واژه «دهقان»، زردشت، و «دین زردشتی» است. و دهقان به معنای شخص دانا، فهمیده، و با فراست را گفته اند.

همچنان، دهقان به معنای شخص دانا، و با تجربه، و کسی که زراعت و فلاحیت را بداند و از امور آگاهی داشته باشد، گفته شده است. مثلاً در ابیات زیر از حافظ شیرازی و ناصر خسرو.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجزاز کشته ندروی.

(حافظ)

زیرا که شود خوار سوی **دهقان** شاخی که بر او بر ثمر نباشد

(ناصر خسرو)

در قاموس دری به انگلیسی محمد نسیم نگهت³³، زیر مدخل «دهقان» آمده است که این واژه معرب واژه «دهگان» است که معنای رئیس ده و یا مالک و یا صاحب زمین معنی شده است و از واژه پهلوی دِبهیکان (dayheekaan) گرفته شده که در اوستا به شکل دَهیومه (dahyuma) که از دَهیو (dahyu) و دَریهَو (darihu) گرفته شده که در سانسکریت به شکل دَسیو (dasyu) آمده است. این واژه در روسی به شکل دِخکان و یا دِگخاَن (дегхан) آمده است. در زبان پشتو به شکل «دیگان» آمده که معنای «تاجیک افغانی» را میدهد.

در کتاب افغان قاموس (فارسی- پشتو)³⁴، تألیف افغانی نویس در زیر مدخل «دهقان» آمده است.

1. کلی مشر، ملک

2. کلیوال

3. بزگر، دهکان، کریخ، کړندوی

و در ذیل واژه «تاجیک» نوشته است: تاجک، دیگان
همچنان در کتاب پښتو – دری قاموس³⁵، در ذیل واژه «دیگان» آمده است:

دیگان اسم مذکر است که معنای آن «تاجک» است، جمع مذکر آن «دیگانان»، مؤنث آن «دیگانه» و جمع مؤنث آن «دیگانانی» است.

اینکه می گویند که واژه تاجیک، از واژه «تاج» گرفته شده، یک خیال پردازی است. زیرا که واژه «تاج» شکل معرب واژه پهلوی «تاگ» است که شکل هخامنشی آن «تَکه» (taka) است.

در مورد اینکه دهقان یعنی زراعت پیشه و یا بازرگان است، پوپوف، یک دانشمند گیاه شناس روسی که در آسیای میان پژوهش هایی انجام داده، نوشته است: هر جا که تاجیکان به سر میبرند، آثار و بقایای عالی کشاورزی، انواع پر بار و ارزشمند گیاهان دیده می شوند. (مس اف، 146؛ قبادیانی، ص. 55).
همچنان، گریبنکین، الف. د. گفته است: تاجیک کسی نباشد خواه سوداگر خواه روحانی یا عمل دار [مامور]، اگر قدرتش رسد، زمین دار است، و زمین خود را اجاره داده، اکثراً آنرا چند سال نمی بیند، ولی همیشه می کوشد آنرا به یک تاجیک اجاره بدهد. بهترین باغات و تمام تاک زار ها فقط به آنها متعلق اند.... (گریبنکین، ص. 20؛ قبادیانی، ص. 62).

غلچه و یا غرچه کیست؟

دکتر علی احمد کهزاد، تاریخ نویس شهیر افغان در کتاب تاریخ ادبیات افغانستان (ص. 12) نوشته است که: در دره ها و کوه های این مملکت [افغانستان] 20 لهجه و زبان مختلف بمشاهده رسیده که بعضی مثل دسته غلچه یا زبانهای پامیری و اورمیری و پراچی جزء شاخه شرقی خانواده آریایی می باشند. وی

³³ نگهت، محمد نسیم، دری – انگلیسی قاموس، موسسه انتشارات آریانا، دهکی نعلبندی قصه خوانی بازار پشاور، 2010.

³⁴ افغانی نویس، عبدالله، افغان قاموس (فارسی – پشتو)، جلد اول (آز)، انتشارات خیری، کابل، 1388 ه. ش.

³⁵ حمید خیرندویه تولنه، پښتو – دری قاموس، لومړی او دویم ټوک، د پښتو ټولنی د لغاتو د څانگی له خوا، کابل، 2010.

افزوده است: لهجه های دسته گلچه ای عبارت است از: منجانی، اشکاشمی، زیباکی، واخی، شغنی، روشانی، یغناپی³⁶، ونجی، یزغلامی و غیره. این لهجه ها در دره های مختلف پامیر معمول است و بعضی از آنها متروک شده اند³⁷.

آقای دکتر محمد معین در حاشیه برهان از دائرة المعارف اسلامی آرند: گلچه، در فارسی به معنی روستایی است و به قومی از نژاد ایرانی ساکن افغانستان اطلاق می شود که در «وخان» و «بدخشان» اقامت دارند و به زبانهای ایرانی که با فارسی اختلاف دارند، تکلم کنند (دائرة المعارف اسلام، افغانستان، طبع فرانسوی، ج. 1، ص. 157، ستون 2).

دوکتور صاحب نظر مرادی نوشته است: «یکی از نام های تاجیکان کوه نشین بنام «غرچه» یا «گلچه» بوده است. ترکیب قدمت این واژه قدمت و ریشه کهن آنرا می رساند. مثل «غر» در زبان اوستایی «کوه» و «غرچه» و یا «گلچه» به معنای «کوهستانی» و «کوه نشین»، و «غرچ» و «غرچستان» به معنای «ناحیه کوهستانی» است. ناحیه بخش علیای مرغاب (مرو) که پیش از آغاز قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری شمسی) شاهزاده نشین علیحده ای را تشکیل می دادند که «غرچستان» نامیده میشدند. شائر، محقق انگلیسی بیشتر از همه اصطلاح «غرجه» را بکار برده و می گوید که ساکنان کولاب، مسچاه، پامیر، قراتگین، درواز، روشن، شغنان، واخان، بدخشان، زیباک با سنگلیچ، و منجان و غیره را همسایگان ترک ایشان «گلچه» می نامیدند. در مجموعه مطالبی که در فقه اللغة ایرانی بزبان آلمانی بقلم گیگر دیده میشود که نویسنده کلمه «گلچه» را نام و عنوان مشترک ساکنان ایرانی دره پامیر بدخشان که بهر دو گویش سخن میگویند، میداند. درواز، کولاب، قراتگین، و بدخشان از ناحیه اخیر الذکر مستثنی گردیده اند.» (مرادی، ص. 310؛ قبادیانی، 34).

قرن بیستم و سیاست بازی های ازبک سازی و تاجیک سازی در آسیای میانه

مسئله ملت سازی ازبک و تاجیک یک مؤلفه سیاسی بود، بویژه در دوران حکومت شوروی در آسیای میانه بر سر موضوع اینکه آیا تاجیکان مردم بومی و اصلی آسیای میانه هستند و یا ترک ها.

تا مابین سالهای 1920 و 1924 خانات بخارا یک کشور مستقل بنام «جمهوری خلق بخارا» یاد میشد. مناطق شمالی تاجیکستان (یعنی خجند)، مربوط به ایالت سمرقند و مناطق شرقی تاجیکستان (یعنی تمام مناطق کوهستانی پامیر) متعلق به ایالت فرغانه بود که این هر دو ایالت (سمرقند و فرغانه) توسط حکومت مرکزی ترکستان روس اداره میشد. بعد از بقدرت رسیدن شوروی ها، ترکستان بنام جمهوری خود مختار در اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شد (ژهاک، ص. 2).

اینکه در اتحاد جماهیر شوروی چرا ملت سازی شروع شد، وابستگی به منطق و فلسفه تکامل بلشویک ها داشت که گفتند: انقلاب کارگر ها (پرولتاریا) زمانی امکان پیروزی دارد که پیش از آن انقلاب ملی و

³⁶ یغناپی در وادی زرفشان در تاجیکستان در نزدیکی دوشنبه تکلم می گردد.

³⁷ کهزاد، احمد علی، تاریخ ادبیات افغانستان، 1330، صص. 12 - 13.

دموکراتیک پی ریزی شود و به شکل گیری یک «ملت واحد» انجامد. از اینکه این پیش شرط در سر زمین های آسیای میانه وجود نداشت، بناءً، شروع به اساس گذاری ملی نمودند تا این کمبودی را هر چه زود تر رفع نموده به انقلاب پرولتاریایی دست یابند، و این طرح در سال 1924 عملی شد (ژهاک، ص.3).

از آنجا که زبان، یگانه مؤلفه شناخت هویت اجتماعی است، ملت سازی را بر مبنای زبان قرار دادند. اگر بیشتر مردم آسیای میانه دو زبانه بودند و به زبان های پارسی و ترکی صحبت میکردند، ترک ها زبان پارسی را به چالش کشیدند، و ملی گرایی (ناسیونالیزم) ترکستانی را گسترش دادند. بنا براین، تا سال 1924، هیچ زبان، بنام «زبان تاجیکی» وجود نداشته است، و پس از سال 1924، به زبان پارسی آسیای میانه، «زبان تاجیکی» اطلاق گردید و در سال 1929 جمهوری مستقل بنام تاجیکستان تشکیل شد. یعنی پیش از سال 1929، کشوری به این نام موجود نبوده است. دکتر جلال متینی نوشته است: در مقاله ای «اول خویش، دوم درویش...» آمده است که در آغاز انقلاب بلشویکی، ایرانیان سمرقند به تأسیس «انجمن دانش فارسیان» دست زده و «روزنامه ی پارسی» به خط پارسی – عربی به نام شعله ی انقلاب (1919 – 1921) در این شهر منتشر کرده بودند، هنگامی که این روزنامه به علت کمبود خواننده در اکتبر 1919 تعطیل میشود، کمیسیون ترکستان (مأمور از مسکو) تلگرافی دریافت میکند بدین مضمون که لنین خواستار نشر روزنامه ی اقلیت هاست. پس نشر شعله ی انقلاب در دسمبر 1919 از سر گرفته می شود. بدین جهت تقریباً با اطمینان میتوان گفت تا سال 1924 که لنین زنده بود موضوع «زبان تاجیکی» به جای زبان فارسی مطرح نبوده است.³⁸

گفتگویی که اسفند یار آدینه (گزارشگر بخش بی بی سی فارسی) با صفر عبدالله دانشمند تاجیک انجام داده وی چنین پاسخ داده است که استعمال کردن ملتی بنام تاجیک بجای پارسی یک هدف سیاسی بود. پیداست که تفرقه باید می انداختند و حکومت می کردند. جز فارسی ما زبانی نداریم و در طول هزار سال هم قوم تاجیک بوده، اما هیچ جایی که سخن از زبان می رود، زبانی بنام «تاجیکی» وجود نداشته است. این تعبیری است که استالین و یارانش به ملت ما بار کردند. و از سوی دیگر میدانید که در زمان استالین هیچ کسی جرأت رد کردن نداشت. هر کسی رد کرد، سرش از تنش جدا شد.³⁹

³⁸ متینی، جلال، صدر الدین عینی، زبان فارسی، و تاجیکستان، ثور 1393، موجود در سایت انترنتی زیر:
<http://parsianjoman.org/?p=1171>

³⁹ آدینه، اسفندیار، گفتگو با صفر عبدالله، دانشمند تاجیک، در باره هویت ایرانی و تاجیکی، 06 سپتمبر، 2014، موجود در تارنمای بی بی سی فارسی.

http://www.bbc.com/persian/world/2014/09/140906_ea_safar_abdullah_interview.shtml

یک نکته بسیار مهم اینست که ما، «ایرانیان آسیای میانه» و یا «تاجیکان» هستیم، چون کلمه «تاجیک» جز «فارس» معنای دیگری ندارد، پارسی زبان یا ایرانی پارسی زبان. در قدیمترین کتابها، از جمله در دیوان لغات الترک محمود کاشغری هم آمده است که «تازیکی» همان فارس است.⁴⁰

عبد القادر محی الدین اف نوشته است که پارسی زبانان آسیای میانه را خود را بخاطری تاجیک می گفتند که تحت فشار بودند. آنها را به دو چیز متهم میکردند. اول در وقت آمار گیری و سر شماری وقتی که آنها خود را «پارسی زبان» می گفتند، آنها را می گفتند پس از مملکت ما بیرون شوید شما پارسی زبان ایرانی هستید، پس به ایران بروید، و یا آنها را می گفتند، تو که پارسی هستی، پس ایرانی هستی، پس شیعه هستی. مردم بنا بر حساسیت سیاسی خود را پارسی گفته نتوانستند، و خود را «تاجیک» گفتند، بعد زبان خود را زبان پارسی گفته نتوانستند، و آنرا تاجیکی گفتند که این پدیده بدیع به نسبت حساسیت های سیاسی و ملی گرایی بوجود آمد. (محی الدین اف، ص. 375؛ قبادیانی، ص. 69).

گفتگویی که اسفند یار آدینه، گزارشگر فارسی بی بی سی با اکادمیسن محمد جان شکوری محقق و دانشمند فقید تاجیک انجام داده، خیلی جالب و تعجب آور است. این مصاحبه زیر عنوان «زبان فارسی آسیای میانه ضربه های سختی دیده است» نشر شده است و در این نوشته، شمه ای از آن را در اینجا نقل می کنم.⁴¹

گزارشگر (اسفند یار آدینه): استاد، قبل از سال 1925، پیش از آن که جمهوری تاجیکستان بنیاد شود، مردم آسیای میانه، بویژه [در] شهرهای سمرقند و بخارا، آیا خود را تاجیک میگفتند؟

شکوری: به طور رسمی «تاجیک» میگفتند، لیکن در بین ضیائیانی [اهل سواد]، تاجیک گفتن بسیار رواج نداشت. من در کتاب «خراسان است اینجا» حکایت کردم یک واقعه را که خودم دیده بودم. در سال 1939 در کشور شوروی سرشماری اهالی [جمعیت] برگزار شد. همان وقت من بچه [خورد] بودم، در بخارا بودم.

چون آنهایی که رویخط [احصائیه گیری] می کردند اهالی را، به خانه ما آمدند، من با عمه ام هر دو در یک حویلی بودیم، زندگی میکردیم، عمه ام پیرسال بود، لیکن با سواد و از دنیا اندک خبردار. وقتی که سوال کردند که «ملت شما چیست؟»، عمه ام گفت، که «فارس». بعد به او گفتند که «آه، شما فارس هستید، پس ایرانی هستید مگر؟ پس شیعه هستید مگر؟ آه، فارس، این ایرانی و شیعه است».

بعد عمه ام گفت که: «نی، نی خدا نگاه دارد، بچیم [بچه ام]، من ایرانی نی، من شیعه نی». «خیر، این طور که باشد، فارس نی- دیه. که شما، ملت تان چیه؟». بعد گفتند که: «خیر، بچه ام، تاجیک نویسید».

بعد آنها گفتند: «ایه! آه، شما فلغری و مسچاهی می؟ روید، نباشد مسچاه- به. چرا در این جاها گشتید؟»

⁴⁰ همانجا.

⁴¹ متن کامل گفتگوی اکادمیسن محمد جان شکوری تحت عنوان: «زبان فارسی آسیای میانه ضربه های سختی دیده است» در لینک زیر قابل دسترس است:

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/11/111102_l16_shakuri_interview.shtml

[یعنی این خود را که تاجیک می گوید شما از فلغر و یا مسچاه که (شهر های در تاجیکستان کنونی هستند) هستید؟ اگر اینطور است پس به مسچاه بروید. چرا اینجا اقامت دارید؟ یعنی اینجا ازبکستان است نه تاجیکستان که شما ملت خود را تاجیک می گوید.]

عمه ام گفتند: «ای نه، بچه ام، من کجا میرم این پیری- به ؟ من مسچایی نی.»

[ببین بچیم، من در این پیری کجا بروم؟ من مسچاهی نیستم.]

آنها گفتند: «خیر، نباشد تاجیک نی. آه، کی شما؟ من چه نویسم شما را؟»

[پس شما که تاجیک نیستید، ملت شما چیست؟ هویت شما را چه بنویسم؟]

بعد عمه ام گفتند که: «خیر، اکنون نویسید، هرچه که خواهید.»

بعد یکیش گفت: «شما ازبیچکا! (ازبک زن، به زبان روسی) و افزود که: «فراموش نکنید! من شومایه «ازبیچکا» می نویسم.»

[بعد یکی از آنها گفت که شما یک «زن ازبک» هستید، و افزود که فراموش نکنید که من شما را ازبیچکا (زن ازبک) می نویسم.]

همین طور، اول «فارس» گفت عمه ام خودش را، فارس قبول نشد که بعد «تاجیک» گفت. تاجیک هم قبول نشد که بعد «ازبیک» نگفت خود را و به وی گفتند که «شما ازبیک هستید!»

یکی از جمله مبارزین سرسخت در قبال آزادیخواهی تاجیکان از زیر سلطه پانترکیست ها در دوران شوروی، یک جوان برومند شغنی، بنام شیرین شاه شاه تیمور بود. دیگران از ترس استالین چیزی نمی گفتند و به دُهل او میرقصیدند، ولی وی در همان دوره برای استالین نامه نوشته است که متن آن قرار زیر است:

برای ازبک ساختن زبان رسمی در جمهوری بخارا بهانه مضحکی ساخته اند، یعنی اینکه زبان امیر بخارا ازبکی است، پس زبان رسمی این جمهوری هم باید ازبک باشد. «زبان پارسی زبان امیران [بخارا] بشمار میرفت، هر چند که خود امیر ازبک بود، و در امارت او هم پارسی همچون زبان متمدن و ادبی، که نه تنها در آسیای میانه، بلکه در کشور فارس [ایران] افغانستان، و هندوستان نیز انتشار یافته است، به صفت زبان دولتی جاری بود. این چیز آخر دلیل بی معنی، پوچ و جاهلانه است. مثل تعقیب زبان روسی در روسیه بعد انقلاب [اکتوبر] به بهانه آنکه این زبان دولتی حکومت پادشاهی نیکولای دوم بود.» (قربان علم شاه، ص. 103؛ قبادیانی، ص. 64).

شیرین شاه شاه تیمور را به بهانه اینکه با سازمان ناسیونالیستی ضد شوروی دست دارد و بنابر این اتهام در مسکو توقیف شد، و بعداً توسط دادگاه عالی (ستره محکمه) نظامی اتحاد جماهیر شوروی (USSR) محکوم به شدیدترین جزا شد. وی در 27 اکتوبر 1937 اعدام گردید.

نتیجه گیری

در بحث این نوشته از واژه تاجیک، دو مفهوم برداشت می‌گیرد که یکی عام است و دیگری خاص. عام اینکه نظر به تعریف بسیاری از فرهنگ‌ها که غیر عرب و غیر ترک را تاجیک گویند. یعنی ترک‌ها و عرب مردمان بدوی و صحرا نشین بوده‌اند، و در مقابل آنها، ده‌نشین، شهر نشین و یا کسی که به امور کشاورزی اشتغال داشت، بنام «تاجیک» یاد می‌شدند. قسمی که اینها بنام «دهقان» و یا دهگان هم یاد شده‌اند. اما، مفهوم خاص آن، تاجیک کسی است که به زبان پارسی تکلم کند، می‌باشد.

پدیده زبان تاجیکی یک پدیده سیاسی است و نو ظهور است که تا قرن بیستم (تا سال 1924) شاعری و یا نویسندگی ننگته است که من به زبان تاجیکی شعر می‌سرایم و یا می‌نویسم. ناصر خسرو که از ناحیه قبادیان تاجیکستان است، زبان خود را دری و پارسی گفته است. حتی سامانیان زبان خود را پارسی و پارسی دری گفته‌اند. حالا در قرن بیستم و یکم از عین ناحیه قبادیانی، پروفیسور رحیم قبادیانی سر بر می‌آورد، و می‌گوید من به زبان تاجیکی حرف می‌زنم. اصلاً این موضوع سیاسی است و بر می‌گردد به ناسیونالیسم و یا ملی‌گرایی قومی که آیا ساکنین بومی آسیای میانه تاجیکان بوده‌اند و یا ازبکان. بدین خاطر صدر الدین عینی اصطلاح «زبان تاجیکی» را ابداع کرد. اگر میگفت من به پارسی گوی (پارسی زبان) هستم، برایش می‌گفتند که پس تو ایرانی هستی و به ایران بر گرد. روی مجبوریت، در سال 1924 زبان پارسی در آسیای میانه به «زبان تاجیکی» تغییر یافت و در سال 1929، از بطن این مولفه سیاسی، یک جغرافیای واحد سیاسی بنام تاجیکستان تشکیل شد. در افغانستان هم زبان پارسی، اول بنام زبان پارسی دری، و بعداً به شکل اختصار بنام «دری» پدید آمد. در حالی که در کتاب‌های قدیمی، «قرائت فارسی» بود نه دری.

هدف از این نوشته این بود، آنهايي که پشه‌ای‌ها، اومری‌ها، نورستانی و پامیری‌ها را جز قوم «تاجیک» حساب می‌کنند، و یا بعضی‌ها بطور خواسته و یا ناخواسته، آگاهانه و یا ناآگاهانه خود را «تاجیک» می‌گویند، باید خاستگاه آن، معنای آن، کار برد آن، مسئله سیاسی بودن، و دیگر مؤلفه‌های آنرا بدانند، تا سر در گم نباشند.

در مقاله بعدی، بیشتر روی قوم غلچه‌ای و تاجیک کوهی بحث خواهد شد.

منابع و مأخذ:

1. آدینه، اسفند یار، مصاحبه با اکادمیسن محمد جان شکوری، بخش فارسی بی بی سی، زبان فارسی آسیای میانه ضربات سختی دیده است، 02 نوامبر 2011، موجود در:

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/11/111102_l16_shakuri_interview.shtml

2. آدینه، اسفندیار، گفتگو با صفر عبد الله، دانشمند تاجیک، در باره هویت ایرانی و تاجیکی، 06 سپتمبر، 2014، موجود در تارنمای بی بی سی فارسی.

http://www.bbc.com/persian/world/2014/09/140906_ea_safar_abdullah_interview.shtml

3. آشنایی با سکاها، شهر برّاز، یادداشت‌هایی درباره تاریخ و فرهنگ ایران زمین، موجود در سایت انترنتی زیر:

http://shahrbaraz.blogspot.com/2009/07/blog-post_30.html

4. ابن الندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه به پارسی از محمد رضا تجدد، تهران، انتشارات اساطیر، 1381، ص. 22

5. افغانی نويس، عبدالله، افغان قاموس (فارسی - پشتو)، جلد اول (آز)، انتشارات خیری، کابل، 1388 هـ. ش.

6. امیر شاهی، نور محمد، دولت داری تاجیکان در عصر های 9 تا 14، دوشنبه، امر علم، 1999.

7. بابایف، ق. امام أف، ش.، تاریخ خلق تاجیک، دستور تعلیم، دوشنبه، 1998، ص. 49.

8. تاریخ سیستان، تألیف در حدود 445 – 725، به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، تهران: معین، 1381. صص. 124 – 217.

9. تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن، 1362، ص. 72.

10. تورسون زاد، اکبر، زبان: پیوند اصل ها و نسل ها، «نامه پارسی»، سال اول، تابستان 1375، شماره 1، ص. 60.

11. حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، سرپرست تألیف و ویرایش: فرهاد قربانزاده، ناشر: آشجع، چاپ نخست: 1389

12. حقیقی، سعید، زندگی زبانها ۴: زبان پشه ای، سایت فارسی بی بی سی، 01 دسامبر 2008، موجود در:

http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2008/12/081201_ram_languages_4.shtml

13. حمید خیرندویه تولنه، پښتو – دری قاموس، لومړی او دویم ټوک، د پښتو ټولنی د لغاتو د خانگی له خوا، کابل، 2010.

14. جاوید، عبد الحمید، سخنی چند در باره تاجیک ها، تاجیکان در مسیر تاریخ، ص. 197.

15. داورى، غلام جیلانی، دری و تاجیکی زبان های شرق ایران کهن، 23 آگست 2004، موجود در سایت فارسی بی بی سی:

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/08/printable/040823_mj-tajik-language2.shtml

16. نکا، یحیی، در باره واژه های تات، تاجیک، و تازی، زبان و ادبیات فارسی، موجود در سایت انترنتی زیر:

<http://aryaadib.blogfa.com/post-97.aspx>

17. زمخشری خوارزمی، جاراالله ابو القاسم محمود بن عمر، پیشرو ادب و یا مقدمه الادب، گرد آورنده سید محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، 1342
18. رسول، رهین، تاجیکان در گذر گاه تاریخ، 1390، موجود در:

http://tajikam.com/fa/index.php?option=com_content&task=view&id=482&Itemid=35

19. رنه گروسه، امپراتوری صحرا/نوردان، ترجمه به پارسی توسط: عبد الحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1365.

20. ژهاک، لوتز، پدیده ی تاجیکی: گفتاری در باره تناسب هویت های زبان محور و محل محور، ترجمه از آلمانی به فارسی، مهرداد سعیدی. نشان اصلی در زبان آلمانی:

Rzehak, L.: Vom Persischen zum Tadschikischen, Sprachliches Handeln und Sprachplanung in Transoxanien zwisches Tradition, Moderne und Sowjetmacht (1900-1956), Wiesbaden, 1991

21. سجادیه، محمد علی، باز هم تات و تاجیک، تاجیک در مسیر تاریخ، ص. 179
22. سیم الدین اف، داد خدا، نام زبان تاجیکی مناسب با نام ملت تاجیک است، آگست 2004، موجود در سایت انترنتی بی بی سی فارسی:

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/08/040729_mj-taj-language.shtml

23. شکوری، محمد جان، خراسان است اینجا، دوشنبه، فرهنگ نیاکان، 1996، ص. 28.
24. علم شاه، قربان، راه کوتاه و پر حوادث حیات، پیام دانشگاه خاروق، 2000، بخش 2، شماره 2، ص. 103.

25. فردوسی، ابو القاسم، شاهنامه، <http://ganjoor.net/ferdousi>
26. قبادیانی، رحیم مسلمانیان، تاجیکان در تاریخ، تهران، نسیم بخارا، 1383.
27. کهزاد، احمد علی، تاریخ ادبیات افغانستان، 1330، صص. 12 – 13.
28. کیانی، آذر، هویت زبان فارسی تاجیکی و گریز از ایران ستیزی، به مناسبت پانزدهمین سالگرد تصویب قانون زبان فارسی تاجیکی در تاجیکستان، جولای 2004، موجود در سایت فارسی بی بی سی: http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/07/040722_mj-taj-language-iran.shtml

29. متینی، جلال، صدر الدین عینی، زبان فارسی، و تاجیکستان، ثور 1393، موجود در سایت انترنتی زیر: <http://parsianjoman.org/?p=1171>

30. مرادی، صاحب نظر، بدخشان در تاریخ (ج. اول و دوم)، انتشارات خیام، کابل، 1388

31. مرادی، صاحب نظر، تاجیکان آریایی و از سکنه قدیم و بومی آریانا هستند، 1391،

<http://tajikmedia.com/index.php/1390-01-02-23-19-54/435-2012-07-06-04-52-11>

32. محمد معین، فرهنگ فارسی معین یک جلدی، بر اساس فرهنگ فارسی شش جلدی دکتر محمد معین، واحد پژوهش و برنامه ریزی انتشارات معین، چاپ چهارم، 1383، تهران، صص. 3 و 14

33. محی الدین آف، عبد القادر، مردم شهر و اطراف بخارا تاجیکند یا ازبک؟، «تاجیکان در مسیر تاریخ»، ص، 375.

34. مدد، حمید رضا، زبان در عهد سامانیان و عبرت آن برای امروز، «سامان»، 1999، شماره 4-1 (84).

35. نعمت آف، نعمان، دولت سامانیان: تاجیکان در عصر های نه و ده، دوشنبه، عرفان، 1989.

36. نگهت، محمد نسیم، دری - انگلیسی قاموس، موسسه انتشارات آریانا، دهکی نعلبندی قصه خوانی بازار پشاور، 2010.

37. هرودوت، تاریخ هرودوت، ترجمه و مقدمه و توضیحات و حواشی توسط هادی هدایتی، تهران، 1339.

38. هیون تسانگ [هسینون خُنگ = شوان خُنگ] (Hwin Tsang = Xuanzang) یک زایر و مبلغ بودایی چینی که در قرن هفتم میلادی (بین سال های 629 - 645) بخاطر بازدید از مزار ها و معابد بودایی به هند سفر نموده بود، در سال 644 میلادی از بدخشان و پامپر گذشته است، در سفرنامه خود بنام سی-یو-کی (خاطرات جهان غرب) نوشته است. بر گردان توسط سموئیل بیل.

Beal, Samuel, Si-yu-ki (*Buddhist Records of the Western World*), Translated from the Chinese of Hiuen Tsiang (A.D. 629), in two volume, Kegan Paul, Trench, Trubner & Co. Ltd, London, 1960. V. II, Pp. 291- 297.

39. یوسف آف، ظهور الدین، تاجیکان در فرهنگ آریایی، «بهار عجم»، 1999.